

اسناد

سرشناسه: عرفانیان، مریم، ۱۳۵۹. - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: فرازهایی از زندگی سردار شهید محمد طرحین توسی /گردآوری و بازنویسی مریم عرفانیان؛ تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ ویراستار سیدمحمد آریاترباد.

مشخصات نشر: مشهد: نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۶۰ ص. - مصور (رنگی). - ۱۷۰×۱۱۰ س. م.
فروست: اینترنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ۱۵.
شابک: 978-622-95486-9-1 ۵۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: طرحین توسی، محمد، ۱۳۲۲-۱۳۶۰

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- خاطرات

Martyrs -- Biography -- 1981 -- Historical incidence of 20th June

موضوع: سرداران -- ایران -- خاطرات

Generals -- Iran -- Diaries

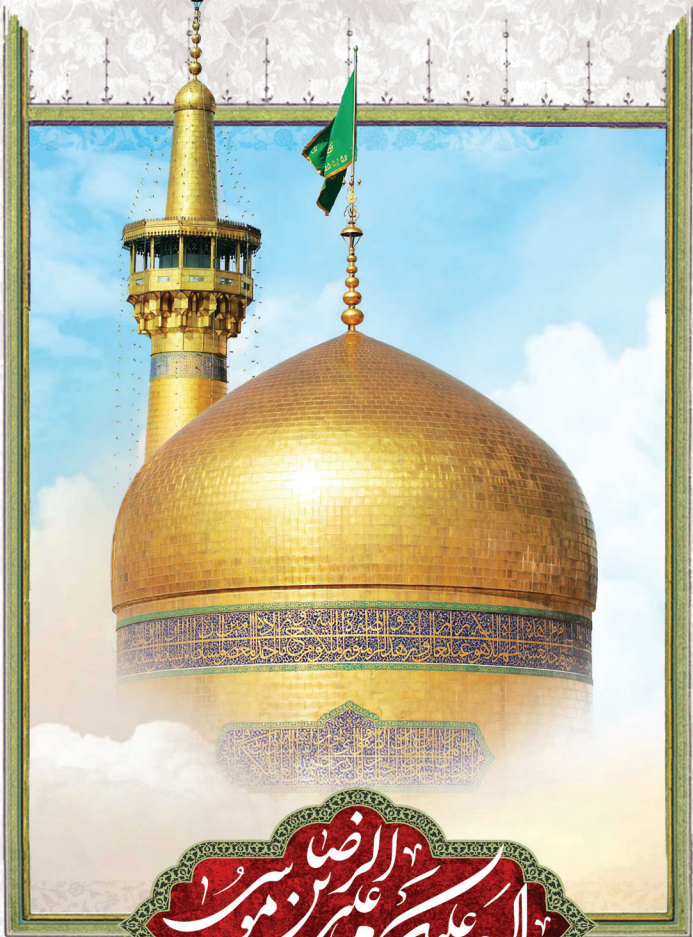
شماره افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

شماره افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. اداره هنری. اسناد و انتشارات

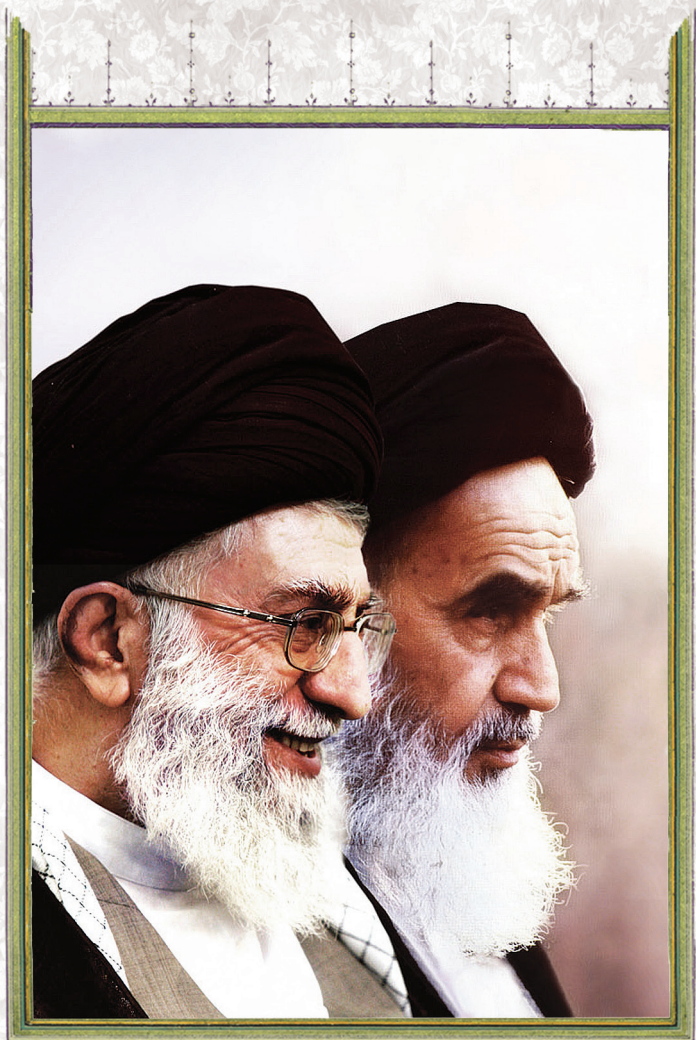
رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ / ط ۴۳ / ۱۴۲۶ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۲۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۳۵۶۷



عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
وَالرِّضَا
وَالرِّضَا
وَالرِّضَا





عنوان کتاب: فرازهایی از زندگی سردار شهید محمد طرح‌چی طوسی
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: مریم عرفانیان

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دینانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۴۸۶-۹-۱

قیمت: ۵۰٫۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاک از آلودگی ها که خود را در مجموعه بزرگی به نام جهان هستیو در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد.

و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر ﷺ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّاهِدِ)

و علی علیه السلام آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ
المَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما میگویند شما خوف و حزن نداشته باشید.
دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف
الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و
این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.»
(امام خامنه ای ۱۳۹۴/۷/۵)

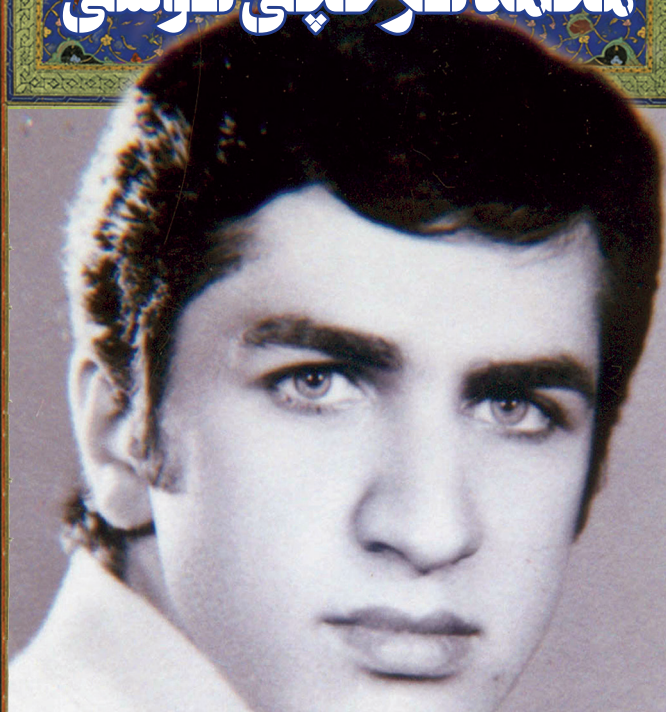
(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ
يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛
سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم
شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های
سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام
بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و
عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر
شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك
ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

محمد طر حچی طوسی



تاریخ تولد: ۱۳۳۲/۱/۱ محل تولد: مشهد تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۶/۱۲

گلزار: بهشت رضا علیه السلام

محل شهادت: ارتفاعات ... اکبر

آخرین سمت: فرمانده و بنیان‌گذار فرماندهی پشتیبانی - مهندسی جنگ

محمد طرح چی طوسی، فروردین ماه ۱۳۳۲ در مشهد مقدس، دیده به جهان گشود. دوره‌ی ابتدایی را با موفقیت و زیر سایه مهر پدر و مادری مهربان پشت سر گذاشت. در ۱۶ سالگی مادرش را از دست داد. وی تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم در زادگاهش به پایان رسانید و سال ۱۳۵۰ در دانشکده پلی‌تکنیک تهران پذیرفته شد. در زمان دانشجویی به مبارزه‌ی پی‌گیر علیه رژیم پهلوی ادامه داد و در تشکیل و سازماندهی دانشجویان مسلمان نقشی اساسی داشت. پس از فارغ‌التحصیل شدن در یک شرکت راه‌سازی در استان خوزستان شروع به کار کرد.

و به تعمیق آگاهی‌های اسلامی و سیاسی خود پرداخت. در جریان انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رضی الله عنه همه ی توان خود را در راه انقلاب صرف نمود. پس از تشکیل جهاد سازندگی به این نهاد انقلابی پیوست و با تمام وجود به تلاش پرداخت. با حمله ی بعثیون علیه جمهوری اسلامی ایران، راهی مناطق جنگی شد و به هماهنگی فعالیت‌های جهاد سازندگی در جبهه‌ها پرداخت. محمد طرح‌چی جاده‌های استراتژیک نظامی زیادی در جبهه‌های جنوب ایجاد کرد و در ابعاد مختلف خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد.

سرانجام به تاریخ ۱۳۶۰/۶/۱۲ در آخرین سفرش، عازم جبهه ی الله اکبر شد تا در فتح شهر حساس و مهم بستان، برادران رزمنده ی خود را یاری رساند. او هنگامی که در حال نماز بود، به ملاقات خداوند شتافت. مزار این شهید بزرگوار در بهشت رضا علیه السلام مشهود واقع است.

موضوع انشای کلاس «مادر» بود. آن روز در زنگ انشاء، محمد برای خواندن انشای خود به جلوی کلاس رفت. پشت به تخته و روبروی بچه ایستاد.

شروع به خواندن کرد، بی اختیار محمد غرق در خواندن انشای پُرسوز و گداز خود بود. همه ساکت نشسته بودند، حتی شلوغ‌ترین بچه‌های کلاس هم به کلماتی که از دهان محمد خارج می‌شد، گوش می‌دادند. بچه‌هایی که خیلی وقت‌ها وسط خواندن انشای دوستانشان تکه‌ای پُرانده و همه را به خنده می‌انداختند.

محمد می‌خواند: «مادر! ای فرشته هستی و

ای آنکه دلش زنده شد به عشق! این روزها به من می‌گویند، مادر تو مرده است! اما من باور نمی‌کنم! نه این که مرگ را باور نمی‌کنم، نه! فقط مرگ تو را که خالق عشق و عاطفه و محبت هستی، باور نمی‌کنم!

دیروز در خیابان راه می‌رفتم که دیدم پشت یک کامیون نوشته است «رفیق بی کلک، مادر!» و الحق درست نوشته بود.

مادر! در دوستی و رفاقت تو هیچ ترفند و تزویر و کلکی نیست. تو، فرزندان را صادقانه دوست می‌داری و جان خود را فدای آنان می‌کنی. تو، فرزندان را در آغوش پرمهرت پناه می‌دهی و فرزند اگر رستم دستان هم باشد، آغوش تو برایش مأمن و پناهگاه بزرگی است و در مقابل تو احساس حقارت می‌کند!

اما افسوس مادر که تو رفتی و من پناهگاه امن خود را از دست دادم. خداوند نعمت بزرگ مادر داشتن را از من دریغ کرد!

اینک در خواب و بیداری تو را می جویم و هر چه
بیشتر می جویم کمتر می یابم!...!»
سرش را که بلند کرد، از لای پرده ی اشک
می توانست، معلم و همکلاسی هایش را ببیند که
مثل ابر بهار اشک می ریختند.

دوست شهید

۱- حماسه آفرینان سرزمین خورشید، ویژه نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنجشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۳. و کتاب «عصر روز سوم» روایت زندگی و شهادت محمد طرحچی - فرمانده پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی خراسان است - علیرضا مهرداد



زیرکی در فعالیت‌های انشادبی

زمان تحصیل در دانشگاه خیلی‌ها فکر می‌کردند محمد بچه سربه‌زیر و ساده‌ای است و کاری به سیاست ندارد.

اما محمد چنان زیرکانه کار می‌کرد، حتی ساواک که آن موقع در دانشگاه بسیار فعال بود، نتوانست کوچک‌ترین رد پایی از محمد به دست آورد!.

شهید حسین ناجیان، هم‌رزم شهید

۱- حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۳.

شرکت در اردوهای عمرانی

رژیم شاه چیزی به نام اردوهای عمرانی راه انداخته بود. بچه‌های انجمن اسلامی تصمیم گرفتند در این اردوها ثبت‌نام کنند و خودشان اداره‌ی آن را برعهده بگیرند. همراه بچه‌هایی مثل محمد طرح‌چی به خراسان آمدم. در وکیل‌آباد مشهد، برایمان اردو گذاشتند. اداره‌کنندگان اردو، معلمان خودمان بودند. به آن‌ها گفتیم، ما کار می‌کنیم و شما نظارت کنید. در همین اردو به روستای گلستان رفتیم و یک مدرسه‌ی نیمه‌ساز را به اتمام رساندیم. طوری که از اهالی پول گرفتیم و با کمک مردم روستا مدرسه ساختیم.

محمدتقی امان پور، هم رزم شهید

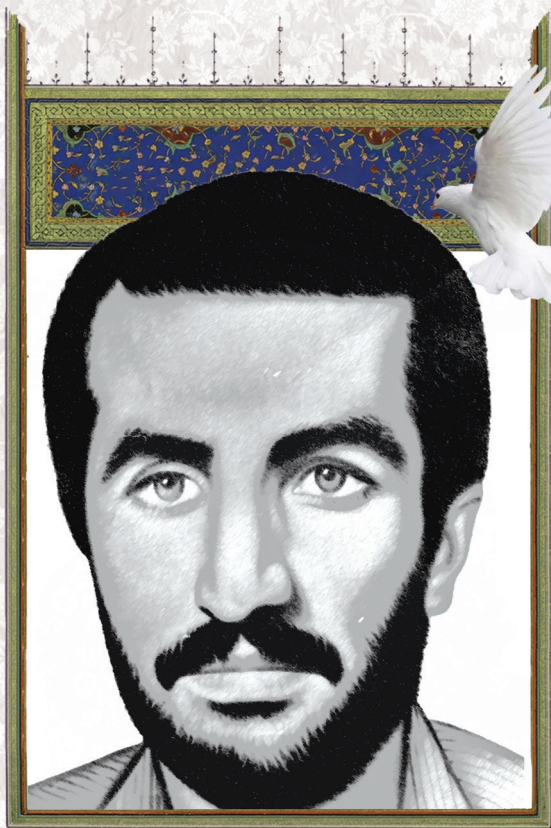
می خواهیم

قوی باشیم

محمد در دانشگاه پلی تکنیک تهران به عنوان يك فرد انقلابی شناخته شده بود. همراه بقیه ی مبارزان در تظاهرات شرکت و در پخش اعلامیه و شب نامه ها، برای رساندن پیام انقلاب از هیچ کوششی فروگذاری نمی کرد. بعد از این که ساواک تعدادی از دوستانش را گرفته بود، روزهای جمعه با بقیه ی دوستانش کوهنوردی می کرد و روی سنگ های داغ راه می رفت! وقتی از او علت کارش را می پرسیدیم، می گفت: «این کار رو می کنم تا کف پاهام سفت بشه، می خوام اگه دستگیر شدم و شلاق و شکنجه ام کردن، قوی باشم»^۱.

اسماعیل رستگار مقدم، شوهر خواهر شهید

۱ - روزنامه شهر آرا، تاریخ انتشار ۱۳/۶/۱۳۸۹، صفحه ۸ پلاک سرخ.



اهمیت به بیت المال

بعد از گرفتن مدرک کارشناسی اش در رشته‌ی مکانیک، مشغول به کار شد؛ اما خیلی زود از شرکت بیرون آمد!

او می‌گفت: «این ۱۸ هزارتومانی که ماه به ماه به من می‌دهند، حرام است؛ چون آسفالت‌ها را کوتاه می‌ریزند و این پول بیت‌المال هست.»

محمد از آن جا بیرون آمد و این مسئله در بحبوحه‌ی انقلاب بود.

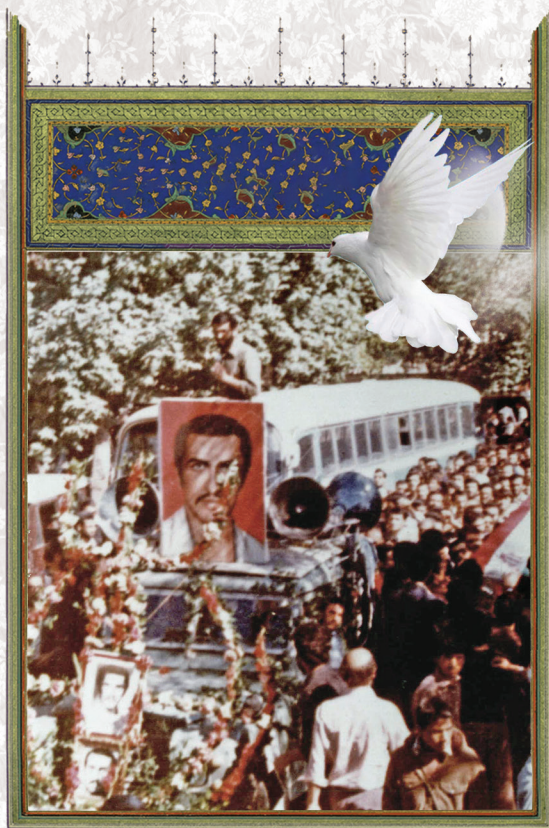
به محض این که جهاد سازندگی با فرمان امام خمینی علیه السلام تشکیل شد، در کنار مهندس

حسین ناجیان و تعدادی دیگر که ۸ نفر بودند، کار را شروع کرد.

آن قدر به بیت‌المال اهمیت می‌داد که شب‌ها وقتی به خانه می‌آمد، خودروی و انت‌جهاد را همان جا در جهاد می‌گذاشت و برای کارهای خودش دست به اموال دولتی نمی‌زد.^۱

اسماعیل رستگار مقدم، شوهر خواهر شهید

۱ - روزنامه شهر آرا، تاریخ انتشار ۱۳/۶/۱۳۸۹، صفحه ۸ پلاک سرخ.



شخصیت سیاسی او در دوران دانشگاه شکل گرفت. محمد که از هوش سرشاری برخوردار بود، هوش خودش را در اختیار مکتبش گذاشت. وی از سال‌های ورود به دانشگاه راه خود را انتخاب کرده بود.

با استفاده از هوش سرشاری که داشت، توانست تخصص‌های لازم را در مدت کوتاهی به دست آورد، بعد هم این تخصص را در اختیار مکتب و انقلاب قرار می‌داد.

گرچه زمینه‌های زیادی برای او فراهم بود که بتواند مثل سایرین آسوده زندگی کند؛ ولی

همه‌ی این مسایل را به کنارزد و فقط خدا، امام و انقلاب را انتخاب کرد.

یکی از خصوصیات ویژه‌ی محمد اخلاص او بود. هیچ‌وقت برای کسی سخن نمی‌گفت، برای همین است که ما از طرح‌چی مطلب، سند و سختی نداریم. گرچه شاهد تلاش‌های شبانه‌روزی وی بودیم؛ ولی آثار کمی از خود به جا گذاشت و این نشانه‌ی اخلاص او بود^۱.

شهید حسین ناجیان، هم‌رزم شهید

۱- نشریه الکترونیکی فرهنگی- خبری اداره کل امور ایثارگران وزارت جهاد کشاورزی، سال دوم، شماره ۱۱، شهریورماه ۱۳۹۷، ص ۲۷.

برای خودت چه خریدی؟

يك بار محمد از طرف جهاد به کشور آلمان رفته بود تا قطعاتی را بخرد. وقتی برگشت پرسیدم: «شما که به خارج رفتی برای خودت چه چیز خریدی؟»

با خنده جواب داد: «من رفتم برای جهاد چیزی بخرم نه برای خودم!»
داخل چمدانش فقط يك ساندویچ بود که آن را هم نخورده بود!

اسماعیل رستگار مقدم، شوهر خواهر شهید

۱- روزنامه شهر آرا، تاریخ انتشار ۱۳/۶/۱۳۸۹، صفحه ۸ پلاک سرخ.



تأسیس ستاد پشتیبانی جبهه‌های جنگ

قبل از شروع جنگ، مدتی برای انجام مأموریتی به یکی از کشورها سفر کرده بود. پس از مدتی کوتاه به ایران برگشت و بی‌درنگ به سوی جبهه رهسپار شد. تاریخ اعزام وی ۱۳۵۹/۷/۱ بود. پس از ورود به خوزستان با همراهی و هم‌فکری سایر افراد، ستاد پشتیبانی جبهه‌های جنگ که از طرف جهاد سازندگی مسؤولیت یاری‌رساندن به جبهه‌ها را بر عهده داشت، تأسیس کرد. سپس مسؤولیت مستقیم تمام عملیات‌هایی را که جهاد سازندگی در جبهه‌های جنوب انجام می‌داد، برعهده گرفت. با نظارت و هماهنگی وی جاده‌های استراتژیک و نظامی زیادی در

جبهه‌های مختلف جنوب کشیده شد. محمد در امور تدارک، تبلیغات و تعمیرات خودروهای نیروی سپاه و ارتش خدمات زیادی انجام داد. طرح‌چی نقش بسیار مؤثری در عملیات دارخوین (که به نام «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» مشهور بود) و عملیات آزادسازی کرخه نور به عهده داشت. به خاطر مسؤولیت حساسی که داشت همیشه در خط اول جبهه بود. درحالی‌که هدایت و هماهنگی خودروهای بزرگ راه‌سازی را انجام می‌داد، در عملیات سنگ‌سازی و ایجاد سدهای طولانی و بلند خاکی نیز شرکت می‌کرد.^۱

شهید حسین ناجیان، هم‌رزم شهید

۱- حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۳.

با حداقل امکاناتی که داشت، تشکیلاتی را در استان خوزستان به راه انداخت. او بعد از برقراری تشکیلات و ایجاد دفتری به نام «طرح و برنامه» در جهاد استان خوزستان، کارش را شروع کرد. در جهاد استان، تنها یک اتاق داشت و از آن اتاق، نیروهای جهاد را که از اطراف و اکناف کشور به طرف جبهه می‌رفتند، سرو سامان می‌داد. او، خود، با جهادهای استان‌های مختلف کشور ارتباط برقرار؛ و آن‌ها را به جبهه دعوت می‌کرد. بالاخره در این امر مهم موفق شد؛ به گونه‌ای که «جهاد استان‌ها»، یکی پس از دیگری به منطقه می‌رفتند و مستقر می‌شدند. طرح‌چی، ضمن پی‌گیری کارها، با برقراری ارتباط با دفتر

مرکزی و شورای مرکزی، سعی داشت که از این طریق، امکاناتی را به منطقه بیاورد و در این کار نیز موفق بود.

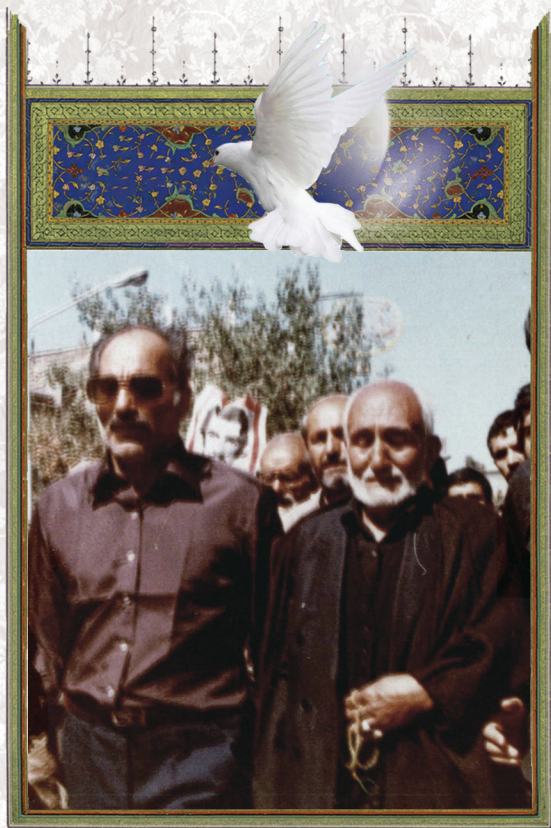
او با آوردن امکانات از مراکز استان‌ها و تقسیمشان در بین جهادهایی که در مناطق و محورهای گوناگون عملیاتی مستقر بودند، شبانه‌روز در خدمت پشتیبانی ـ مهندسی جنگ و جهاد بود.

شهید حسین ناجیان، هم‌رزم شهید

شب و روز برایش وجود نداشت، دائم مشغول کار بود. گرچه روزهای اول جنگ در اثر جریانات خائنانه، دفاع مقدس مظلوم بود؛ ولی این قاطعیت محمد بود که ایستاد و مقاومت کرد. او با کمبودها مبارزه کرد و در این راه موفق بود. فیلم برداران خیلی تلاش کردند تا فیلمی از ایشان تهیه کنند؛ اما او حاضر نمی‌شد. همیشه می‌گفت: «ما که کاری نمی‌کنیم، داریم وظیفه خودمون رو انجام می‌دیم.»

عقیده داشت خارج از وظیفه کاری انجام نمی‌دهد که کاری خارق‌العاده باشد و احتیاج به فیلم برداری داشته باشد ...

راوی شهید حسین ناجیان، هم رزم شهید



باید کار را تمام کنیم

شبی که قرار بود در جبهه ی محمدیه ، آب را روی نیروهای عراق باز کنند؛ می خواستیم زیر آتش شدید دشمن یک بلدوزر را که تا فرمان در آب و گل فرورفته بود بیرون بیاوریم . محمد طرح چی با زحمت زیاد بلدوزری که در دید دشمن قرار داشت و هیچ کس نمی توانست به آن نزدیک شود را بیرون آورد و بر روی یک تریلی قرار داد؛ اما به علت لجن بودن منطقه امکان حرکت تریلی نبود! مجدداً بلدوزر را پایین آوردند و محمد با یک بلدوزر دیگر به آن نزدیک شد و ماشین را بکسل کرد .
بعد هم خودش رانندگی بلدوزر را بعهدہ گرفت . در این هنگام پنج گلوله ی توپ دشمن

برسرمان فروریخت! بارانی از گلوله توپ و خمپاره
باریدن گرفت! انگار آتشفشانی ایجاد شده بود!
همه روی زمین دراز کشیدیم. همان وقت به فکر
طرح چی که سوار بلدوزر بود افتادم. نگران بودم
و توی دلم گفتم: «شاید زخمی یا اسیر شده؟»
بلند شدم و به طرفش رفتم. دیدم از بلدوزر پایین
آمد و خندید! مجدد روی بلدوزر رفت تا کار را
ادامه دهد؛ اما آتش عراقی‌ها دوباره شروع شد.
بچه‌ها شروع کردند به اصرار تا او را از این کار
بازدارند. هرچه محمد را صدا زدیم که امکان
فعالیت وجود ندارد و باید پایین بیاید فایده‌ای
نداشت! می‌گفت: «شما برگردید، من کار رو
تمام می‌کنم.» شرایط طوری بود که شهادتش
برای ما حتمی شد؛ درحالی‌که لبخند می‌زد
دستگاه را به جلو می‌راند! این حالت نترسی و
شجاعت از ویژگی‌های مخصوص او بود. بالاخره
توانست بلدوزر را از منطقه خطر بیرون بیاورد.

هوا به شدت گرم و از مدت‌ها قبل آب به بچه‌ها نرسیده بود. نیروهایی که در تپه‌های الله‌اکبر مستقر بودند از تشنگی توان جنگیدن نداشتند. طرح چی در زیر آتش شدید به سوسنگرد رفت، ظاهراً تمام سوسنگرد را گشته بود تا مقداری یخ پیدا کند و برای بچه‌ها آب سرد بیاورد. او بعد از کلی جستجو موفق می‌شود یک تکه یخ کوچک تهیه کند! وقتی برگشت خیلی ناراحت بود که نتوانسته آب سرد بیاورد. هنگامی که متوجه شد قبل از او آب و یخ آوردند و همه رفع تشنگی کرده‌اند خیلی خوشحال شد.

هم رزم شهید

به یاد ندارم حتی يك ساعت با خیال راحت خوابیده باشد. تمام فکر و ذهن محمد را منطقه پر کرده بود. انگار همیشه برای جبهه دلسوزی می کرد. گاهی می گفتیم: «تو عاشق منطقه هستی و به هیچ چیز فکر نمی کنی...» در بعدازظهرهای خوزستان که کسی طاقت کار کردن نداشت، باز هم به منطقه می رفت تا کار شب را روبه راه کند و با بچه ها به انجام کارها می پرداخت ...

خاطره شهید

از شهید

الگوی مقاومت بود. هرگاه تصمیمی می‌گرفت که کاری انجام بدهد، غیرممکن بود آن را به انجام نرساند. هر مشکلی که در راه پیش می‌آمد آن را از میان برمی‌داشت. نشانه‌ی چنین مقاومتی، شهامت و رشادت است. برای محمد ترس معنا و مفهومی نداشت. او بارها و بارها در انجام عملیات مهندسی جبهه چنان رشادت و مقاومتی نشان می‌داد و خود را به دشمنان بعثی و سنگرهایشان نزدیک می‌کرد که صدای گفتگوی آن‌ها را می‌شنید. گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که محمد و یارانش از فاصله‌ی چند متری هدف رگبار گلوله‌های دشمن واقع می‌شدند؛ ولی به خواست خداوند جان سالم بدر می‌برد.

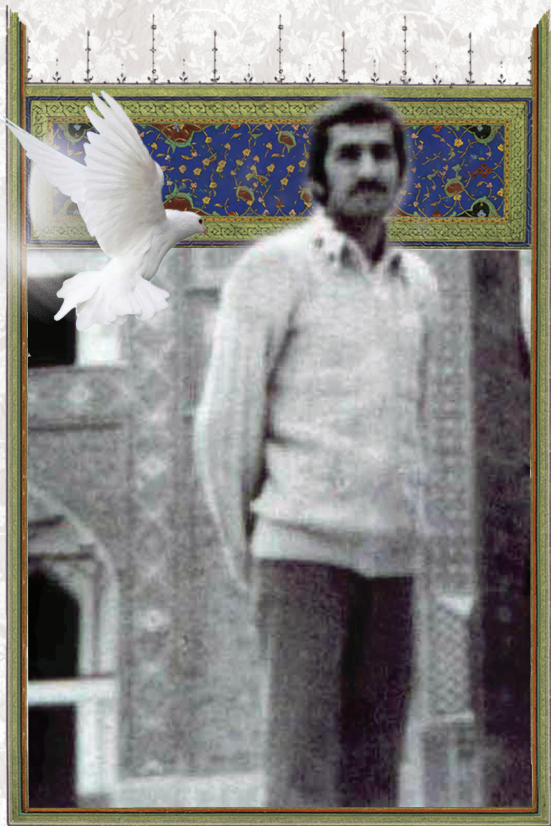
شهید حسین ناجیان، هم رزم شهید

یک سال حضور در جبهه، بدون مرخصی

خیلی کم به مرخصی می‌رفت. یک بار، نزدیک به ده ماه از حضورش در منطقه می‌گذشت. وقتی دوستانش به محمد اصرار کردند مرخصی برود، جواب می‌داد: «در شرایط فعلی به مرخصی اعتقاد ندارم. در شرایطی که ناموسمان درگرو حضورمان در جبهه‌هاست، با وضعیتی که هرروز دشمن منطقه‌ای از خاکمان را می‌گیرد و مستقر می‌شود، هرچه در منطقه داریم به تاراج می‌برد. مردم منطقه را قتل‌عام می‌کند، هیچ لزومی نمی‌بینم به مرخصی بروم.»^۱

هم رزم شهید

۱- حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۳.



کسانی که طرح چی را می شناختند هیچ وقت از زبان خودش دلوری هایش را نشنیدند. او ذره ای از دلوری هایش نگفت. هنگام حمله و هر وقت لازم بود با ماشین آلات راه سازی، سنگر و خاکریز ایجاد شود، سوار بر موتورسیکلت پیشاپیش سپاهیان و تانک ها حرکت می کرد تا به رانندگان ماشین آلات برنامه دهد. حتی خودش پشت ماشین آلات می نشست و به تنهایی سنگر و خاکریز می ساخت^۱. محمد دلور مردی بی ادعا بود.

ناصر ابراهیمی، هم رزم شهید

۱- نشریه الکترونیکی فرهنگی- خبری اداره کل امور ایثارگران وزارت جهاد کشاورزی، سال دوم، شماره ۱۱، شهریورماه ۱۳۹۷، ص ۲۷.

از جمله ابتکارات شهید طرح چی زمانی که بنیانگذار، مؤسس و فرمانده ی پشتیبانی- مهندسی جنگ بود می توان به انجام طرح های نظامی مانند، زدن اولین خاکریز توسط بولدوزر در جاده ی خرمشهر، پیشنهاد طرح ایجاد جاده در باتلاق، ایجاد راه باریک برای دسترسی به سوسنگرد و همچنین تعمیر قطعات آسیب دیده ی ماشین آلات سنگین اشاره کرد. مهندس طرح چی در مدت ۲۰ روز ساخت جاده ای میان حمیدیه، جاده ی اهواز- اندیمشک را به انجام رساند. طرح آتش زدن رود کارون و پل مارد و قطع کردن ارتباط عراقی ها با شرق کارون نیز از طرح های وی بود^۱.

ناصر ابراهیمی، هم رزم شهید

۱- نشریه الکترونیکی فرهنگی- خبری اداره کل امور ایثارگران وزارت جهاد کشاورزی، سال دوم، شماره ۱۱، شهریورماه ۱۳۹۷، ص ۲۷.

هنوز سه روز از آخرین مرخصی اش نگذشته بود که با محمد تماس گرفتند و گفتند به سوی جبهه حرکت کن! پسرم برای مرخصی به درمغازه آمد. بعد از خداحافظی، وقتی از درمغازه خارج می شد برگشت و نگاه حسرت آمیزی به من کرد! نگاهی که به نظرم خیلی غیرعادی بود! انگار آخرین دیدارمان بود! یک باره تمام وجودم لرزید و در دلم گفتم: «خداوندا! به خیر بگردان...» به دلم افتاده بود دیگر نمی بینمش...

علی اکبر طرحچی طوسی، پدر شهید

شهادت در محراب

اخلاق و روحیاتش تغییر کرده بود. خنده و تبسم، بیش‌تر از گذشته بر لبانش نقش می‌بست. حرکت‌ها و برخوردهایش عوض شده بود. در منطقه «طراح»، گویا عملیات کوچکی بود که همراه راننده‌ی بولدوزری سوار بر موتورسیکلت بودند. گلوله‌ی تانکی به موتورش اصابت می‌کند؛ و ایشان از روی موتور پرت می‌شود؛ بینی و پایش به شدت آسیب می‌بیند. فردای همان روز، در تاریخ ۱۳۶۰/۰۶/۱۲، عازم منطقه «شحیطیه» بودم. ساعت، تقریباً حدود سه یا چهار بعدازظهر بود که محمد هم می‌خواست

با من، به منطقه بیاید. با توجه به آسیبی که روز قبل دیده و جسمش ضعیف و ناتوان شده بود، نگران آمدنش شدم. اما او اصرار داشت همراهم باشد. به اتفاق، راهی منطقه شدیم. ضمن این که به ما گزارش داده بودند دو تالودر در منطقه جامانده است. تصمیم داشتیم که آن لودرها را به عقب بیاوریم. بالاخره، راهی منطقه «الله اکبر» و «شحیطیه» شدیم. حرف‌هایی که محمد داخل ماشین می‌زد برایم عجیب بود. دائم به راننده می‌گفت: «سریع‌تر برو! سریع‌تر برو! برسیم به منطقه؛ تا ببینیم چه کارهایی رو، باید انجام بدیم؟...» اصرار می‌کرد که زودتر برسیم! اصرارش هم بی‌جا نبود، انگار چیزی را می‌دید و به جایی فکر می‌کرد که ما، تصورش را هم نداشتیم.

بین راه، شهیدان را، وصف می‌کرد؛ و از آدم‌های خوبی که به جنگ می‌آیند و از مردم با اخلاص و ایثارگری که با حداقل امکاناتشان با

آن فقر و بی‌چیزی‌شان . باز هم دعوت امام را
 لیک گفته و به جنگ آمده بود می‌گفت . مدام
 در ارتباط با بچه‌های جنگ صحبت می‌کرد تا
 این‌که به منطقه «الله‌اکبر» رسیدیم . از آن جا ،
 به طرف «شحیطیه» که حدوداً هفت ، هشت
 کیلومتر با محور فاصله داشت ، پیش رفتیم .
 منطقه ، رملی بود . غروب شده بود که ماشینمان
 در رمل گیر کرد . پس از بیرون کشیدن ماشین از
 رمل ، با توجه به آتش سنگین دشمن و از طرف
 دیگر ، ضرورت کار ، با محمد مشورت کردم که :
 « بمانیم یا جلو برویم ؟ »

بالاخره تصمیم گرفتیم که لودرها را به عقب
 بیاوریم . او در هر موقعیتی که آتش سنگین
 دشمن زیاد بود و حتی زمانی که ماشین توی
 رمل گیر کرده بود و در تاریکی شب . دائماً .
 طرح می‌داد . گفت : « باید فردا ، چند تا تراکتور
 بیاوریم ؛ تا جاده را ، مرمت کنیم ، چون جای
 دیگری نداشتیم . »

بنا به پیشنهاد محمد طرح چی، قرار شد آن جا، بمانیم. در محلی ماندگار شدیم که بخشی از وسط خاکریز باز بود. قرار شد نصف شب، به طرف لودرها و کارهای دیگر برویم. ماشین را در یک طرف، پارک کردیم. ساعت، تقریباً ۳۰:۹ شب بود. طرح چی گفت: «بهتره که اول، نماز بخونیم.» وقتی من، برای وضو گرفتن آماده شدم، دیدم ایشان، وضو گرفته و برای نماز آماده است.

من هم داشتم وضو می‌گرفتم که محمد نماز را شروع کرد. در آن هنگام، دشمن تعدادی گلوله منور به هوا پرتاب کرد. منطقه مثل روز روشن شد. بخشی از ماشین ما هم از پشت خاکریز پیدا بود. من، در حال مسح کردن پای چپ بودم و طرح چی در حال قنوت نماز مغرب. ناگهان گلوله‌ی تانکی از سوی دشمن یعنی شلیک شد! گلوله‌ی تانک درست به محمد اصابت کرد و او را محکم به زمین

گویید و منفجر شد! پای من هم از همان گلوله آسیب دید. از پیکر مطهر شهید طرح چی . فقط . بخشی از سر و یک قسمت از کتف راست یا چپ و بخشی از دستش باقی ماند. تمام اعضای بدنش، در اطراف پراکنده شده بود! گاهی فکر می‌کنم حتماً محمد هنگام قنوت در حال گفتن «اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبيلك» بود که دعایش مستجاب شد.

وقتی بزرگ مرد جبهه‌های جنوب در محراب به شهادت رسید، رادیو آزادی اعلام کرد: «فرماندهی مهندسی جبهه‌های جنگ ایران کشته شد.»



یادم هست محمد طرح چی ، اولین بولدوزر را توی جاده ی خرمشهر آورد و آن جا اولین خاکریز را زدیم. خاکریز را که زدیم انگار جنگ شکل دیگری گرفت. بچه‌ها رفتند پشت خاکریز مستقر شدند و دشمن را با دوربین می‌دیدند و این امر باعث شد تلفات ما کم شود. چند گروه از جهاد خراسان شروع به خاکریز زدن و انجام کارهای مهندسی کردند.

آقای طرح چی روزی به من گفت: «بیا برویم آبادان.» جاده ی اصلی دست دشمن بود. مقداری از بی‌راهه رفتیم. اما بقیه ی مسیر باتلاق و گل‌ولای بود. گفت: «برویم در باتلاق‌ها جاده

بزنیم.» ساختن جاده‌ای در آن جا با بچه‌های شیراز شروع کردند. کار با کمپرسی شروع شد. در آن جا یک مهندسی به نام شهشهانی حضور داشت که به تازگی از خارج آمده بود. او اصفهانی و همسرش هم خارجی بود.

ایشان آقای طرح چی را مسؤل آن جاده گذاشت و با سرعت کار پیش می‌رفت. ما به سوسنگرد رفتیم و یک سری کارها را از آن جا شروع کردیم.

یک راه باریکه‌ای به طرف سوسنگرد بود آن را تقویت کردیم که بشود راحت از آن عبور کرد. تا این که مهندس شهشهانی پیغام داده بود که تنها لودری که دارم، قطعه‌اش آسیب دیده و این قطعه این جا پیدا نمی‌شود.

مهندس طرح چی به من گفت: «برو سوسنگرد بین این قطعه را پیدا می‌کنی؟» دیدم شهشهانی آمد دنبال قطعه، قطعه را به او دادیم و رفت؛ اما بعد خبر شهادتش را آوردند!

آن جاده تقریباً ساخته شده بود.

مهندس طرح چی گفت: «بلند شو برویم آن جاده رو ببینیم.»

در راه برگشت کنار اروندرود نشستیم. آقای طرح چی پرسید: «عراقی‌ها چطوری این طرف کارون آمدند؟»

گفتم: «حتماً پل زدند.»

گفت: «اگه بتوانیم این پل‌ها را بگیریم چه اتفاقی می‌افتد؟»

لوله‌ای قطور از طرف اهواز به پالایشگاه آبادان آمده بود که نفت خام را انتقال می‌داد. پرسید: «اگه این لوله رو پمپاژ کنیم، و داخل کارون بفرستیم نفت روی آب می‌ایستد یا زیر؟»

جواب دادم: «روی آب می‌ایستد.»

گفت: «پس نفت می‌رود روی سینه پل می‌ایستد. نفت را اگه آتش بزنیم چطور می‌شود؟»
گفتم: «آتش می‌گیرد، درست است که آهن

است ولی دیگرفت و آمد نمی‌توانیم بکنیم.»

از آن جا به اهواز آمدیم.

بعد از شهادت برادر طرح چی به آقای ناجیان گفتم: «محمد چنین طرحی را به من پیشنهاد کرده بود.»

گفت برویم با سپاه موضوع را در میان بگذاریم. وقتی طرح را به بچه‌های سپاه مطرح شد، می‌گفتند این بهترین فکراست باید عملی کنیم. بیل مکانیکی را آوردیم و به راننده‌اش، رحیم ملایی گفتیم زمین را شروع کن به شکافتن.

يك جوی خیلی عظیمی به طرف کارون درست کردیم. بعد هم موضوع را با بچه‌های ارتش و شرکت نفت در میان گذاشتند و گفتند ما چنین طرحی داریم و می‌خواهیم عملیات انجام دهیم. آمدیم و لوله‌ی نفت را شکافتیم. تمام کارهای عملیات شکل گرفته بود.

درون يك قایق هم يك بمب ساعتی گذاشتیم که آتش زدن و انفجار آن از طرف عراقی‌ها آتش

صورت بگیرد. قرار بود قایق را رها کنیم تا برود و به پل آهنی بخورد و انفجار صورت بگیرد. شب موعود فرار رسید. از ساعت ۲ بعد از ظهر پمپاژ نفت شروع شد. لوله‌ای به قطر یک و نیم متر وقتی پمپاژ بشود چقدر نفت وارد رودخانه کارون می‌شود؟ وقتی بچه‌ها شناسایی کرده بودند، ساعت ۱۰ شب اعلام کردند که نفت در تمام سطح رودخانه پراکنده شده است، حتی به پل عراقی‌ها هم رسیده بود. بوی نفت تمام منطقه را گرفته بود. هیچ‌کس نمی‌دانست جریان چیست؟ چون روی جوی را هم پوشانده بودیم که دیده نشود. نفت فقط وارد کارون می‌شد. ساعت ۲ نیمه‌شب قرار بود عملیات انجام شود؛ اما متأسفانه ساعت یازده و نیم شب، یک گلوله‌ی دشمن از آن طرف وسط جوی نفت اصابت کرد و از طرف ما آتش گرفت. بلافاصله به شرکت نفت بی‌سیم زدیم و نفت را قطع کردند.

کنار رودخانه ی کارون، نیروهای خودی، مهمات و ... زیاد بود. شعله‌های آتش هم همین‌طور در آسمان زبانه می‌کشید.

پهنای رود کارون ۲۰۰ متر بود. از آنجایی که ما پمپاژ کرده بودیم تا پل عراقی‌ها حدود ۱۰ کیلومتر جهنمی درست شده بود.

تمام بی‌سیم‌های خودی و عراقی می‌خواستند بدانند این آتش چیست؟ هیچ‌کس به فکر جنگیدن نبود. بچه‌های سپاه به خط زدند، فکر می‌کنم عملیات بعد از دو ساعت و نیم پایان یافت.

یادم است آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه گفته بود ما ده روز برای این عملیات پیش‌بینی کرده بودیم که به حمدالله دو ساعت و نیم عملیات به پایان رسید، وقتی کنار پل رفتیم، دیدیم تمام عراقی‌ها سوخته‌اند و زغال شده بودند.

آن‌هایی هم که نتوانسته بودند به این طرف
 کارون فرار کنند به درك واصل شده بودند که
 با بولدوزر روی جنازه‌ی آن‌ها خاک ریختیم. شاید
 الآن هم هزاران عراقی زیر خاک باشند.
 این عملیات توسط طرح‌چی طراحی و به وسیله
 ناجیان انجام شد که هر دو نفر به شهادت رسیدند^۱.

ناصر ابراهیمی، هم رزم شهید

۱- نشریه الکترونیکی فرهنگی- خبری اداره کل امور ایثارگران وزارت
 جهاد کشاورزی، سال دوم، شماره ۱۱، شهریورماه ۱۳۹۷، ص ۲۷.

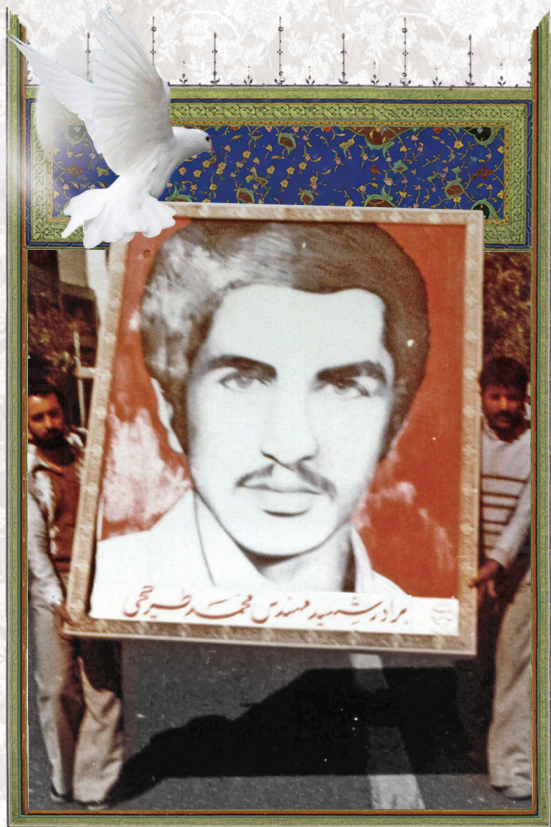


بعد از شهادت محمد سه مرتبه به جبهه رفتم. يك روز در هویزه دیدم خانم مسنی عکس شهید طرح چی را به دست گرفته است و گریه می‌کند! به طرف او رفتم و پرسیدم: «مادر! مگه شما این شهید را می‌شناسید؟»
 با آه کشداری گفتم: «پیرس کی نمی‌شناسد! این مهندس چمرانِ دوم بود. او برای خانه‌های ما آب آورد. حالا شهید شده و من عکس او رو فقط می‌بینم.»

اسماعیل رستگار مقدم، شوهر خواهر شهید

قسمتی از مصاحبه مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی

شهادت چه همیشه اصرار داشت که جهاد
سازندگی باید جنبه ی مردمی، انقلابی و اسلامی
خود را حفظ کند. او عقیده داشت اعتبار جهاد
سازندگی به خاطر روح ایمان و سادگی و جهاد
واقعی جهادگران است و آن‌ها باید این افتخار را
حفظ کنند.



برادر شهید منندس محمد دظیر حقی

گزیده‌ای از نامه

شهید بابا پدرش

پدر عزیزم فرزند کوچکت را ببخش که هرگز نتوانسته است زحمات شما را جبران کند. این را بدانید راهی که من رفته‌ام، راهی است که انتخاب کردم و رستگاری و سعادت من در این راه است.